

Investigation and critique of David Griffin's argument for solving the problem of evil

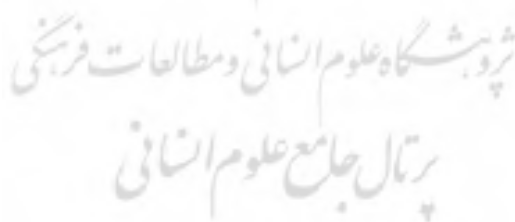
Yadolah Rostami

Assistent professor philosophy and theology Payam nor university.tehren.iran

Abstract

Griffin solves the problem of evil by revising the concept of omnipotent God. He claims that one should determine one's perception of God's power to be able to explain and justify the existence of evil in the world. Griffin believes that the universe was created from chaos and raw material that has inherent power. Since God cannot control the creatures endowed with special power, He only persuades and excites them. This inherent power of theirs is associated with its value and (anti- value). That is any creature that has a lot of power, talent, and the ability to enjoy and suffer a lot and vice versa. Griffin's process God uses His creative power, which His benevolence to motivate the world to experience superior and innovative values. But because these beings also have creative powers, they may oppose God's goal that this lead to evil in the world. His argument can be criticized and evaluated. In this way, Griffin's persuasive God not only did not try to eliminate the evil one but by exercising his creative power, he led to the emergence of many evil in the world.

Key words: David Griffin, God, Evil, omnipotence, Persuasive Power



تبیین و نقد استدلال گریفین در حل مسئله شر

یداله رستمی*

استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران

rostami17@yahoo.com

چکیده

دیوید گریفین مسئله شر را با تجدیدنظر درباره قدرت مطلق خداوند حل می‌کند. او مدعی است باید تصور خود را از قدرت خداوند معین کرد تا بتوان وجود شرور را در عالم، تبیین و توجیه کرد. گریفین بر این باور است که جهان از آشوب و ماده اولیه‌ای آفریده شده که دارای قدرت ذاتی است. چون خداوند نمی‌تواند موجودات جهان را به علت قدرت منحصر به فرد مهار کند، صرفاً آنها را ترغیب و تهییج می‌کند. این قدرت ذاتی آنها، ملازم با ارزش و (ضد ارزش) است؛ یعنی هر موجودی که قدرت زیادی داشته باشد، استعداد و قابلیت رنج و لذت زیادی خواهد داشت و برعکس. خدای پویشی گریفین، با استفاده از قدرت خلاقانه خود، که همان خیرخواهی اوست، جهان را در جهت تجربه ارزش‌های برتر و بدیع برمی‌انگیزد؛ اما چون موجودات نیز دارای این قدرت خلاقانه‌اند، ممکن است با این هدف خداوند مخالفت ورزند که این امر به پیدایش شر در جهان منجر می‌شود. استدلال قابل نقد و ارزیابی است؛ به این صورت که خدای ترغیب‌کننده گریفین نه تنها تلاشی در راستای از بین بردن شرور نداشته است، با اعمال قدرت خلاقانه خود باعث پیدایش شرور زیادی در جهان شده است.

واژه‌گان کلیدی: دیوید گریفین، خدا، شر، قدرت مطلق، قدرت ترغیبی.

۱. مقدمه

مسئله شر به صورت یک قیاس و از سه مقدمه تشکیل می‌شود: الف) اگر خداوند قادر مطلق است، می‌تواند از تمام شرور جلوگیری کند؛ ب) اگر او خیر محض است، باید خواستار از بین بردن شرور باشد؛ ج) شر وجود دارد؛ بنابراین، خدای کاملاً خیر و قادر مطلق وجود ندارد. گریفین تأکید می‌کند برای پاسخ به مسئله شر، باید مفهوم قدرت مطلق خداوند را دوباره تعریف کرد و مشخص کرد به چه معنا، دارای قدرت کامل است. به نظر می‌رسد او بر اساس چهارچوب متافیزیکی خود، استدلال بدیعی برای پاسخ به این مسئله ارائه کرده است. گریفین قدرت خداوند را مرتبط با ضرورت‌های متافیزیکی می‌داند که در قالب استدلالی سه‌مرحله‌ای بیان می‌کند: (۱) قدرت خداوند ضرورتاً ترغیب‌کننده است، نه اجبارگر؛ (۲) همبستگی بین قدرت و ارزش وجود دارد که متضمن این است توانایی یک موجود برای تجربه خیر و شر به تناسب افزایش یا کاهش یابد؛ (۳) خدای اخلاقاً خیر، در تلاش برای پیشبرد جهان در جهت مراتب بالاتری از هماهنگی و هیجان است که لازمه آن، غلبه بر ابتذال غیرضروری است (Griffin, 2004: 291).

بر اساس این مبانی، خداوند قادر مطلق نیست و به علت نیافریدن جهان عاری از شر، مقصر و متهم نیست. بر طبق الهیات پویشی، شر ناشی از ویژگی‌های متافیزیکی جهان است. وایتهد معتقد است مقولات حاکم بر تعیین اشیاء، لزوماً بیانگر وجود شر هستند (Whithead, 1978: 341)؛ به این معنا که وجود جهان ملازم با شر است.

قبل از اینکه به استدلال سه‌مرحله‌ای او پرداخته شود، به دیدگاه متافیزیکی گریفین درباره جهان و

قدرت خداوند اشاره می‌شود که نظریه او درباره شر بر آن مبتنی است.

۲. دیدگاه متافیزیکی گریفین درباره جهان و قدرت خداوند

طبق دیدگاه گریفین، تلقی ما از قدرت خداوند، ارتباط نزدیکی با دیدگاه متافیزیکی درباره ماهیت جهان دارد که بر آموزه خلق از آشوب مبتنی است (Griffin, 2004: 219). او آموزه خلق از عدم را که بر قدرت انحصاری خدا دلالت دارد، انکار می‌کند و معتقد است خداوند جهان را از آشوب و بی‌نظمی اولیه‌ای آفریده است که قدرت خلاق ذاتی و مقاوم دارد (Griffin, 1991: 186-187). طبق این نظریه، آفرینش، بر اساس حالت قبلی واقعیت‌های متناهی صورت می‌گیرد؛ اگرچه این وضعیت ممکن است به علت آشفتگی و بی‌نظمی آن، مانند این جهان واقعی نباشد؛ زیرا جهان از ماده اولیه نامخلوق و نامنظم آفریده شده است؛ اما همواره دارای نوعی قدرت مهارناپذیر است و فعل خلاق الهی نیز، منحصر به ترغیب به سوی بهترین پیشرفت ممکن بر اساس حالت قبلی موجودات است (Griffin and Lubarsky, 1996: 100).

از دیدگاه گریفین، آفرینش خداوند، متضمن نظم‌دادن به موجودات ازلی است (Griffin, 1991: 23). خدا آنها را ایجاد نکرده است، بلکه قبل از جریان خلقت وجود داشته‌اند. در واقع، آنها بدون آغاز و به عبارتی ضروری‌اند.

گریفین درباره ضرورت تلقی کردن موجودات متناهی، بر این باور است که این عقیده، مانند وجود ضروری خدا، فهم‌پذیر و ممکن است. اگر عقیده به وجود خداوند، نیاز به هیچ تبیینی ندارد و وجود او ضروری و فی‌نفسه تلقی می‌شود، باور به اینکه خدا و

آن همواره به واسطه قدرت ذاتی خود در برابر فعالیت‌های خداوند، مقاومت و مخالفت می‌ورزد؛ از این رو، گریفین مدعی است شر حقیقی ریشه در ویژگی‌های متافیزیکی جهان دارد (Griffin, 2004: 276). چون شر ناشی از آشوب ازلی است که خداوند توانایی مهار کامل آن را ندارد، نظم خداوند را مختل می‌کند. خداوند جهان را از ماده کیهانی مقاوم و پایدار، در راستای نظم الوهی خود می‌آفریند که اهداف خیر و برتری هستند، ولی هرگونه ناسازگاری ناشی از آشوب اولیه جهان که معارض و مخالف خلاقیت الهی است و نیز قدرت خودتعیین بخشی انسان علیه اهداف خداوند در آفرینش، به پیدایش شر منجر می‌شود (See: Scott, 2015: 134).

۳. قدرت خداوند ترغیب‌کننده است، نه اجبارگر

همان‌طور که بیان شد، به عقیده گریفین، براساس فهم و تلقی از قدرت خداوند، می‌توان به مسئله شر پاسخ داد. وجود شر با خدای خیر ناسازگاری ندارد، زیرا خداوند یگانه قدرت نیست و قدرت او، قدرت ترغیب‌کننده است، نه اجبارگر. خداوند بر همه وقایع تأثیر می‌گذارد؛ اما هیچ رویدادی را کاملاً تعیین نمی‌بخشد؛ از این رو، به علت وجود شر در جهان، مقصر نیست (Griffin, 1991: 140).

الهیات پویشی، اعتقاد به ذات همه توان خداوند را نمی‌پذیرد که مستلزم قدرت کنترل‌کننده خدا و ناتوانی موجودات در مخالفت با اراده اوست. چون در این صورت، وقوع هیچ امری، بدون تجویز خدا نیست و او در ایجاد شر دخیل است. همچنین، قدرت مطلق با آزادی انسان ناسازگار است. اگر خداوند تمام واقعیت را تعیین می‌بخشد، انسان‌ها نمی‌توانند فاعلیت

واقعیت‌های غیرالهی، وجود ضروری دارند، نیز محال نیست (Griffin, 1981: 105)؛ البته لازمه این دیدگاه، نفی حدوث و مخلوق بودن جهان نیست. موجودات جهان، حتی ابتدایی‌ترین موجودات مانند کوارک‌ها و الکترون‌ها، توسط فعالیت خلاقانه خدا به وجود آمده‌اند. مضمون این نظریه، این است که قدرت همواره وجود داشته و همه موجودات از آن برخوردارند. خدا هرگز قدرت انحصاری نداشته و قدرتی که متعلق به موجودات غیرالهی است، ذاتی آنهاست؛ بنابراین، خدا نمی‌تواند آن را بی‌اثر کند یا بر آن فائق شود.

به نظر گریفین، لازمه وجود این موجودات متکثر این است که نوعی اصول متافیزیکی ذاتی در جهان وجود دارد. در هر موجود واقعی، قدرت دوبخشی به‌عنوان بخشی از ماهیت آن وجود دارد. از آنجا که موجودات واقعی، ازلی و بخش ضروری جهان هستند، این قدرت‌های دوبخشی (قدرت خودتعیین بخشی و قدرت تأثیرگذاری بر موجودات) نیز ضرورت‌های متافیزیکی ذاتی هستند که هیچ موجودی حتی خدا نمی‌تواند بر این قدرت‌ها فائق شود. الهی دانان پویشی، مدعی‌اند علاوه بر قدرت‌های ذاتی دوبخشی در موجودات واقعی، اصول متافیزیکی حاکم بر کنش متقابل آن موجودات نیز، وجود دارد. چون موجودات واقعی آفریده نشده‌اند، همواره به شکلی وجود داشته‌اند و همواره به گونه‌ای بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. گریفین معتقد است همواره اصولی نامخلوق و ضروری وجود دارد که چگونگی نظم یافتن واقعیت‌های این جهان را نشان می‌دهد (Griffin, 1981: 104-105).

طبق این دیدگاه، شر موجود در جهان، ناشی از ماده اولیه است. همان‌طور که گذشت، آشوب ازلی وجود دارد که خدا به نوعی به آن شکل می‌دهد؛ اما

که او برای همه واقعیات آشکار می‌سازد؛ اما تجلی و تجسم خلاقیت در موجودات متناهی، همواره زمان‌مند و در چشم‌انداز محدودی است. (Griffin, 2001b: 261).

از دیدگاه گریفین، قدرت خداوند ترغیب‌کننده و انگیزاننده است؛ به این معنا که خداوند نه از راه اجبار، بلکه از راه برانگیختن و ترغیب، موجودات را سمت‌وسو می‌بخشد؛ اما دلیل این مسئله متافیزیکی است و نه اخلاقی؛ یعنی مهارناپذیری موجودات توسط او، به این علت نیست که قدرت انگیزاننده برای او مطلوب است، بلکه قدرت ترغیب‌کننده او ناشی از این است که خدا نمی‌تواند به‌طور کامل موجودات را مهار کند (Griffin, 2004: 216).

در الهیات پویشی، قدرت انگیزاننده خداوند، صفت ذاتی او به‌شمار می‌آید. خداوند آفرینش را در جهت حالت‌های برتری از تحقق و بهره‌مندی، تحریض و هدایت می‌کند، اما آن را تعیین نمی‌کند (Cobband Griffin, 1976: 139). او، به تمام واقعیات‌ها، از جمله انسان‌ها، یک هدف اولیه می‌دهد که باید تلاش کنند تا در شرایط خاص خود، آن را محقق سازند. از آنجا که ترغیب هرگز مستلزم اجبار نیست، خداوند نه ما را وادار به تسلیم در برابر غرض مطلوب خود می‌کند و نه می‌تواند این کار را انجام دهد؛ به عبارت دیگر، خدا در تلاش برای ترغیب کردن هر موقعیتی در جهت تحقق امکان‌های مطلوب است؛ اما او نمی‌تواند خودشکوفایی آن موقعیت را کنترل کند. هر موجود واقعی، هدف خداوند را به‌صورت تأثیر علت فاعلی در خودش می‌پذیرد؛ اما از آنجا که همه موجودات واقعی، دارای قدرت خودتعیین‌بخشی هستند، به‌طور کامل متعین نمی‌شوند (Griffin, 2004: 218) و می‌توانند هدف آرمانی خداوند را بپذیرند یا رد کنند؛ بنابراین، قدرت

واقعی را اعمال کنند. الهیات پویشی، قائل است که قدرت خودتعیین‌بخشی انسان در برابر خدا، به ایجاد ناهماهنگی و بی‌نظمی در جهان منجر می‌شود (Griffin, 2004: 280). خدا نمی‌تواند موجودات جهان را مجبور کند، زیرا ممکن نیست قدرت ذاتی را که دارا هستند، نادیده گرفت. قدرت مطلق‌ی که به خداوند نسبت داده می‌شود باید قدرت انگیزاننده باشد.

۳-۱ خلاقیت و قدرت ترغیب‌کننده خداوند

خلاقیت، ویژگی کلی واقعیات و ذاتی آن است. بدین معنا که واقعیات برابر و مساوی با خلاقیت است و ضرورتاً قلمرویی از واقعیات‌های متناهی با خلاقیت مربوط به خود وجود دارد. عبارت «واقعیات دارای خلاقیت است»، برابر است با اینکه «واقعیات قدرت دارد». ماهیت این قدرت دوبخشی است؛ قدرت خودآفرینی و قدرت دگرآفرینی. (Griffin, 2004: 211). خلاقیت، صرفاً بر یک موجود واقعی صدق نمی‌کند (Griffin, 2001b: 260)، بلکه در تعداد زیادی از واقعیات‌ها تجسم پیدا می‌کند. تمام موجودات عالم، اعم از خداوند و موجودات دیگر، همگی تجلی و تجسم خلاقیت به‌شمار می‌آیند. اما این مسئله به‌معنای انکار تفاوت بین خلاقیت ذاتی خدا با خلاقیت ذاتی دیگر موجودات نیست. خلاقیت یا قدرت در همه موجودات یکسان نیست و سلسله‌مراتبی دارد؛ برای مثال، الکترون‌ها که پیچیدگی‌شان کمتر از انسان‌هاست، قدرت یا خلاقیت کمتری دارند. گریفین بر این باور است که خدا، تجسم ازلی، همه‌جا حاضر و فراگیر خلاقیت است و تنها موجودی است که خلاقیت را با عشق کامل نشان می‌دهد (Griffin, 1991: 23). خلاقیت خداوند، مستلزم سعی برای ایجاد امکان‌های خلاقانه‌ای است

چرا این همه شر وجود دارد. چرا موجودات و از جمله انسان‌ها قدرت انجام امور شر دارند؟ آیا خداوند در آفریدن شرور ترسناکی که در جهان رخ می‌دهد، موجه است؟

در پاسخ به این پرسش، باید خاطر نشان کرد خدا باوری پویشی، همان‌طور که ذکر شد، آفرینش جهان را ناشی از آشوب اولیه می‌داند. این مسئله به این پیامد منجر می‌شود که اصول متافیزیکی ذاتی متعلق به ماهیت موجودات متناهی، روابط آنها با یکدیگر و با خدا، وجود دارد و توسط خدا به وجود نیامده‌اند. به عبارت دیگر، این اصول، حاکم بر کنش متقابل موجودات از جمله خداوند است. به عقیده گریفین، این اصول متافیزیکی، «قانون متغیرهای قدرت و ارزش» نام دارند که به این شرح هستند: ۱- توانایی برای تجربه خیر ذاتی (ارزش)؛ ۲- توانایی برای تجربه شر ذاتی (ضد ارزش)؛ ۳- قدرت خودتعیین بخشی؛ ۴- قدرت تأثیرگذاری خیر و شر بر تجارب دیگر موجودات (Griffin, 2004: 291). بر طبق دیدگاه گریفین، این اصول به‌طور مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه همبسته و ملازم هم هستند. او ادعا می‌کند اگر یکی از این متغیرها افزایش یابد، همه متغیرهای دیگر، به تناسب، ضرورتاً افزایش می‌یابند (Griffin, 2001b: 225). یعنی اگر استعداد یک موجود برای تجربه خیر ذاتی افزایش یابد، توانایی آن، برای متغیرهای دیگر، از جمله شر ذاتی نیز افزایش می‌یابد. موجوداتی که قابلیت زیادی برای لذت دارند، توانایی آنها برای رنج نیز زیاد است.

منظور گریفین از ارزش ذاتی، ارزشی است که موجودی فی‌نفسه دارد. صرفاً افراد واجد تجربه دارای ارزش ذاتی هستند. حتی اگر این تجربه، لزوماً خودآگاهانه نباشد. همه افراد حقیقی، واجد تجربه‌ای هستند که استعداد و قابلیت لذت و رنج را دارند. البته

خداوند، بر دیگر موجودات واقعی، قدرت مطلق نامحدود نیست. خداوند، یگانه‌موجودی نیست که دارای قدرت یک‌جانبه بر کنترل همه موجودات و اوضاع آنها باشد؛ بلکه همان‌طور که وایتهد بیان می‌کند، فاعلیت الهی در جهان را باید فاعلیت ترغیب‌کننده و انگیزاننده، نه فاعلیت اجبارگر تلقی کرد (Whithead, 1967: 213).

همه موجودات دارای خلاقیت، قدرت ذاتی و تأثیرگذاری هستند؛ حتی موجودات کوچک مانند سلول‌های زنده، ویروس‌ها، باکتری‌ها، درشت‌مولکول‌ها، مولکول‌های معمولی، اتم‌ها، ذرات ریز اتمی و کوارک‌ها، نیز قدرت دوبخشی دارند که می‌توانند به‌نحو خودانگیخته واکنش نشان دهند و بر موجودات دیگر، تأثیر خیر یا شر بگذارند. باور به اینکه سطحی از جهان وجود دارد که کاملاً اراده الهی را منعکس می‌کند، اما خدا به دلایل اسرارآمیز، مثلاً خواستار سرطان، بیماری‌های مهلک و کودکان دارای نقص عضو است، نادرست است. همان‌طور که افلاطون گفته است، خدا در هر مرحله از آفرینش جهان، بهترین نظم ممکن را پدید آورده است (Griffin, 2001a: 123). چون خدا، کنترل کامل بر رویدادهای جهان ندارد، وقوع شر ناسازگار با خیرخواهی خداوند نسبت به موجودات نیست (Cobb and Griffin, 1976: 53). گریفین به این دلیل که قدرت خداوند را منحصرآ ترغیبی تلقی می‌کند و همه موجودات عالم را کانون‌ها یا هسته‌های واجد قدرت و خلاقیت ذاتی می‌داند، وجود شرور حقیقی را می‌پذیرد.

۴. همبستگی متافیزیکی ارزش و قدرت

بعد از تبیین مرحله اول استدلال گریفین در حل مسئله شر، ممکن است این پرسش مطرح شود که

او متذکر می‌شود جمع متراکم (انبوه‌ها) مانند سنگ‌ها، کوه‌ها و ماشین‌ها توده‌هایی هستند که به معنای دقیق، هیچ تجربه‌ای ندارند. تنها تجربه‌ای که در آنها نهفته است، مربوط به سازندگان آنهاست. نمونه‌هایی از افراد حقیقی عبارت‌اند از: الکترون‌ها، اتم‌ها، مولکول‌ها، سلول‌ها و نفوس حیوانی و انسانی (Griffin, 1981: 106-107).

۴-۱ توانایی و قابلیت برای تجربه خیر و شر ذاتی

گریفین معتقد است که هر موجود واقعی، ظرفیت لذت‌بردن و رنج‌کشیدن دارد (Griffin, 1981: 106). او بر این باور است که افزایش پیچیدگی موجود زنده، ملاکی برای افزایش غنای تجربه و به موجب آن، افزایش خیر ذاتی است. هر نوع تجربه‌ای که الکترون‌ها، اتم‌ها و مولکول‌ها دارند، بسیار اندک است؛ از این رو، هر خیر ذاتی که از آن برخوردارند، نیز بسیار کم است؛ اما در سلول‌های زنده، میزان قابل توجهی از تجربه لذت و بهره‌مندی وجود جهش بزرگی در قابلیت حیوانات برای تجربه وجود دارد، چون دارای دستگاه عصبی‌اند و انسان‌ها نیز قادر به درک ارزش‌هایی هستند که موجودات دیگر از آن محروم‌اند (Griffin, 1981: 101). یعنی در انسان، وجود تجربه، شدت بیشتری پیدا می‌کند و به همین میزان، ارزش یا خیر ذاتی او نیز بیشتر است؛ اما افزایش پیچیدگی در این سلسله‌مراتب، دوجانبه است؛ یعنی هرچه قابلیت یک موجود واقعی برای بهره‌مندی و لذت از خیر ذاتی، بیشتر شود، قابلیت او برای تجربه شر ذاتی نیز بیشتر می‌شود (Griffin, 2004: 293). در واقع، گریفین بر این باور است که تجربه زیاد در موجودات، لذت و رنج بیشتر به دنبال دارد.

هرچه ادراک از حساسیت بیشتری برخوردار باشد، میزان درد [و لذت] بیشتر است. این مسئله در مقایسه بین انسان‌ها و حیوانات اهلی به سهولت مشاهده می‌شود. انسان‌ها می‌توانند نهایت لذت و نیز اوج ناامیدی را تجربه کنند؛ اما حیوانات این تجربه را ندارند. گریفین معتقد است موجوداتی که قابلیت و استعداد بهره‌مندی از اقسام ارزش‌های برتر را دارند، گاهی نیز تجربه بسیار رنج‌آوری را متحمل می‌شوند که حتی خودکشی می‌کنند (Griffin, 1991: 27).

بنابراین، همبستگی ضروری و ذاتی در ماهیت موجودات، پاسخ این پرسش را که «چرا خدا ما را خلق کرد تا این قدر متحمل درد جسمانی و رنج روانی باشیم»، به این صورت که «خدا نمی‌تواند هیچ کار دیگری انجام دهد و بهره‌مندی از خیر، ضرورتاً مستلزم خطرپذیری برای شر است» می‌دهد.

۴-۲ قدرت خودتعیین بخشی

هرچه افراد دارای قابلیت بیشتری در برخورداری از ارزش‌ها باشند، ضرورتاً واجد قدرت خودتعیین بخشی و آزادی بیشتر نیز هستند؛ یعنی افزایش توانایی برای تجربه خیر، مستلزم افزایش قدرت خودتعیین بخشی آن موجود است. در این صورت، استعداد برای ترکیب و یکپارچه کردن اطلاعات متنوع حاصل از محیط هم افزایش می‌یابد. این قدرت تأثیرگذاری و یکپارچه‌سازی اطلاعات متنوع از موقعیت‌های قبلی، همان چیزی است که گریفین آن را قدرت خودتعیین بخشی می‌نامد. وقتی انسان‌ها، خیر و شر ذاتی بیشتری را تجربه می‌کنند، قدرت خودتعیین بخشی زیادی نیز دارند. ما می‌پذیریم که پشه‌ها نسبت به آمیب‌ها، پرندگان نسبت به پشه‌ها، میمون‌ها نسبت به سنجاب‌ها و انسان‌ها نسبت به میمون‌ها، آزادی بیشتری دارند (Griffin, 1991: 27).

از خیر ذاتی بیشتر، ضرورتاً موجوداتی با قدرت خودتعیین‌بخشی بسیار هستند که توسط آن می‌توانند از اراده خدا سرپیچی کنند. همبستگی بین استعداد رنج‌بردن از شر و قدرت خودتعیین‌بخشی باعث می‌شود حدود و عمق رنج بشری را بهتر دریابیم. ترکیب وجود بالاترین ظرفیت رنج‌بردن در انسان و وجود بیشترین قدرت سرپیچی از اراده الهی موجب می‌شود انسان مایه بدبختی خودش باشد (Griffin, 1981: 108). طبق دیدگاه گریفین، خداوند این فرایند را به گونه‌ای که فراتر از فهم ما باشد یا به علت تمایل به قوی‌تر ساختن انسان یا بعضی ویژگی‌های آزارگرانه ذاتی، به وجود نیاورد، بلکه به این دلیل که راهی جز توقف فرایند تکامل، قبل از پیدایش چنین موجودات پیچیده‌ای (انسان‌ها) وجود نداشت.

۴-۳ قدرت تأثیرگذاری خیر و شر بر موجودات دیگر

بر طبق قانون متغیرها، موجوداتی که از قابلیت بیشتری برای تجربه ارزش ذاتی و به میزانی از قدرت خودتعیین‌بخشی برخوردارند، قدرت زیادی نیز برای تأثیر بر دیگر موجودات دارند. در واقع، آنها همان‌طور که ارزش ذاتی را تجربه می‌کنند، دارای ارزش ابزاری نیز هستند (Griffin, 1981: 109). این مسئله زمانی آشکار می‌شود که ملاحظه کنیم یک فرد ضعیف، تأثیر ضعیف و فرد قوی، تأثیر قوی را اعمال می‌کند (Griffin, 2004: 295). الکترون‌ها و پروتون‌ها، ارزش ذاتی مانند مولکول‌ها ندارند؛ بنابراین، آنها دارای اطلاعات کافی برای تأثیر بر تقویت سلول‌های زنده نیستند؛ همچنین حیوان نمی‌تواند توسط اطلاعات حاصل از مجموعه‌ای از اتم‌ها تقویت شود (Griffin, 1981: 109)، اما انسان‌ها به‌نحو زیادی چنین قدرت تأثیرگذاری‌ای دارند.

بنابراین، قدرت ذاتی خودتعیین‌بخشی، نسبت به افزایش توانایی برای تجربه خیر و شر ذاتی افزایش می‌یابد.

گریفین معتقد است این قدرت، همان آزادی است. موجوداتی که از قدرت خودتعیین‌بخشی (آزادی) برخوردارند، برای مقاومت و مخالفت در برابر قدرت‌های علی جهان، مانند خداوند، توانایی دارند. انسان‌ها می‌توانند با یک «نه» بلند و آگاهانه به تأثیر ترغیب‌کننده خداوند پاسخ دهند (Griffin, 1991: 27). در واقع، این قدرت است که باعث می‌شود موجوداتی مانند انسان‌ها، در برابر اراده خداوند مخالفت بورزند. براساس الهیات پویشی، آزادی، ویژگی‌ای نیست که خدا توجه بیشتری به ایجاد آن داشته باشد، بلکه موجوداتی با آزادی بیشتر و بیشتر ایجاد می‌شوند، زیرا آزادی بیشتر، جزء جدایی‌ناپذیر قابلیت بیشتر برای بهره‌مندی و لذت است (Griffin and Lubarsky, 1996: 102).

خدا باوری پویشی، پاسخی روشن به پرسشی می‌دهد که پاسخ آن برای خدا باوران سنتی دشوار است؛ اینکه چرا خداوند موجوداتی را نیافرید که از هر نظر شبیه ما - مانند بهره‌مندی از عقلانیت و ارزش‌های آن، اما فاقد آزادی حقیقی - باشند. به اصطلاح، چرا او قدیس‌های عاقل را خلق نکرد؟ گریفین پاسخ می‌دهد «خداوند نمی‌تواند این کار را به‌طور یک‌جانبه انجام دهد» (Griffin, 1981: 108). ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر خداوند نمی‌تواند افراد حقیقی را به علت وجود قدرت خودتعیین‌بخشی که به واسطه آن در برابر قدرت ترغیب‌کننده خدا مخالفت می‌ورزند، به‌طور کامل مهار کند، چرا او قدرت بسیار زیادی به انسان‌ها داد؟ به اصطلاح، چرا انسان‌ها را در یک قلاده کوتاه‌تری نگه نمی‌دارد؟ پاسخ این است که موجودات بهره‌مند

متغیر چهارم، بیان می‌کند به نسبت افزایش ارزش ذاتی و قدرت خودتعیین‌بخشی، امکان قدرت مخرب نیز افزایش می‌یابد. به نظر گریفین، توانایی برای ایجاد و تخریب، لازم و ملزوم هم هستند. گریفین اصول همبستگی را حتی به خدا هم نسبت می‌دهد. او این نکته را این‌گونه تبیین می‌کند؛ خدا در آفرینش انسان‌های با فضیلتی مانند عیسی، بودا، نیوتن، ضرورتاً موجوداتی مستعد ایجاد شر ناشی از بردگی، آلودگی و نابودی خلق می‌کند (Griffin, 2001b: 229). هر موجودی که دارای قدرت ذاتی بیشتر، اعم از خیر یا شر است، قدرت ابزاری و تأثیرگذاری زیادی نیز دارد.

اصول همبستگی ارزش و قدرت، اصولی غیرمخلوق، ازلی و ضروری متعلق به هر واقعیتی هستند؛ چون همواره کنش متقابل بین بسیاری از موجودات و رویدادهای ناشی از خداوند وجود دارد، همیشه اصولی حاکم بر آن کنش‌ها وجود داشته است.

۵. هدف خدای خیر پوشی و خطر شر

وقتی به جهانی می‌نگریم که در آن درد و رنج وجود دارد، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که آیا اگر خدا این جهان را نمی‌آفرید، بهتر نبود؟ آیا با وجود ارزش‌های والا و همبسته‌بودن آنها با شر و رنج، آفرینش جهان ارزشمند است؟ گریفین با وجود اینکه با این مسئله موافق است که دیدگاه قابل‌قبول درباره مسئله شر باید متضمن حفظ خیرخواهی خدا باشد؛ اما به اعتقاد او وجود شر در جهان، به‌علت خیرخواهی خداوند است. براساس خدااباوری پوشی، خیرخواهی خداوند همان خلاقیت الهی است. خلاقیت خدا، همواره معطوف به حقیقت، خیر و زیبایی است و این خلاقیت، به‌نظر گریفین همان عشق خلاق یا عشق پاسخ‌گوست (Griffin, 1991)

31). گریفین بر این باور است این واقعیت که عشق خلاق معطوف به حقیقت، زیبایی و خیر است، بیانگر این است که خداوند همه موجودات واقعی را به‌سوی حقیقت، زیبایی و خیر ترغیب می‌کند. لازمه دستیابی به چنین هدفی، قابلیت و ظرفیت حداکثری آنها برای تجربه خیر ذاتی است.

او بر این عقیده است که تحقق این هدف الهی، ضرورتاً یک کار پرمخاطره است؛ زیرا همان‌طور که قبلاً ذکر شد، متغیر خیر ذاتی نمی‌تواند بدون افزایش متغیرهای دیگر، از جمله شر ذاتی و توانایی برای انجام شر افزایش یابد. به اعتقاد گریفین، به‌علت ضرورت متافیزیکی ناشی از قانون متغیرها، خیر بدون خطر شر محقق نمی‌شود و لازمه آن این است که حتی خدا هم نمی‌تواند بهترین جهان ممکن را بدون خطر ناشی از تباهی جهان به بدترین وضعیت ممکن بیافریند (Griffin, 1991: 31). هر موقعیتی دربردارنده بذرهایی برای خیر و شر است. خداوند در تلاش برای تطمیع و تحریض موجودات، در جهت تحقق بزرگ‌ترین خیری است که در این موقعیت خاص ممکن است؛ اما موجودات به‌علت اعمال قدرت‌شان، ممکن است به یک امکان، فعلیت و تحقق کمتری بینخشند.

۱-۵ دو معیار برای خیر و شر ذاتی

همان‌طور که گفته شد، خیرخواهی خداوند مستلزم وجود شر در جهان است. گریفین برای فهم این نکته به بررسی ماهیت شر می‌پردازد. او بر این عقیده است که دو معیار شر متناظر با دو معیار خیر وجود دارد. وجود این دو معیار باعث می‌شود که از لحاظ متافیزیکی، امکان شر، برای دستیابی به هدف اساسی و ذاتی خداوند ضروری باشد.

یک تجربه با هم ناسازگار و مغایر باشند تا جایی که احساس ناشی از تخریب و ویرانگری متقابل به وجود می‌آید (Griffin, 2004: 282). به نظر می‌رسد که شر ناشی از ناهماهنگی، شر نفسی، مطلق و غیرمقایسه‌ای است. شر ناشی از ابتذال که مخالف و نقیض شر ناشی از هیجان است، گریفین آن را عبارت از ملالت و نبودن شور و شوق می‌داند. درواقع، برخلاف ناهماهنگی، ابتذال، شر نسبی و مقایسه‌ای است (Griffin, 2004: 284).

درواقع، ما در زندگی از دو چیز رنج می‌بریم؛ ناهماهنگی و ابتذال. وقتی واقعیت برخلاف خواسته‌های ماست، از ناهماهنگی رنج می‌بریم، مانند وقتی زلزله رخ می‌دهد. تحلیل روان‌شناسی نشان می‌دهد شر یعنی ناسازگاری واقعیت‌ها با خواسته‌های انسان؛ اما وقتی که اوضاع موافق خواسته‌های ما، ولی همواره ثابت و پایدار باشد، جهان برای انسان مبتذل و پیش‌پافتاده می‌شود؛ ما طراوت و تازگی را می‌خواهیم و نمی‌خواهیم همواره بر وضع فعلی باقی بمانیم. هرچند ادعای گریفین در این مرحله از استدلال مبهم است؛ ولی به نظر می‌رسد منظور او از ناسازگاری بین هماهنگی و هیجان این است که اگر خدا از یک سو جهان هستی را مطابق خواسته‌های انسان نگه دارد، انسان دچار ملالت می‌شود و از سوی دیگر، اگر خدا بخواهد جهان تازه و بدیع شود که هدف خدا همین است، ضرورتاً شروری به وجود می‌آید که با خواسته‌ها و آرمان‌های انسان ناسازگار است و این شرور پیامد طبیعی گوناگون شدن اوضاع جهان است.

گریفین معتقد است که شر ناشی از ناهماهنگی و ابتذال، زمانی به وجود می‌آید که موجودات واقعی، با هدف الهی که در جهت هماهنگی و هیجان است، مخالفت کنند. درحالی‌که خلاقیت الهی همواره

به عقیده گریفین، خیربودن تجربه، منوط به زیبایی آن است؛ اما منظور از زیبایی آن چیزی است که او آن را هماهنگی و هیجان می‌نامد؛ «تجربه تا حدی که هم هماهنگ و هم مهیج باشد، خیر است؛ اما این دو امر، با هم ناسازگار و در تنش هستند» (Griffin, 1991: 30). این مسئله زمانی آشکار می‌شود که سعی در جهت دستیابی به هیجان ممکن است هماهنگی را به خطر اندازد و برعکس. گریفین بر این عقیده است که «افزایش هیجان، مستلزم افزایش پیچیدگی است که ممکن است جزئیات متنوع و متکثری را در مقابل هم قرار دهد. ایجاد جزئیات بیشتر در تجربه، ممکن است هماهنگی‌ای را که از قبل به دست آمده است، به خطر اندازد؛ اما اگر هماهنگی حاصل شود، یک هماهنگی بسیار پیچیده خواهد بود» (Griffin, 2004: 282). برای مثال، برخی از افراد، در مراحل زندگی، با جدیت از پذیرفتن افکار جدید خودداری می‌کنند. آنها از ناهماهنگی بین این افکار و افکار دیگری واهمه دارند که ارزش‌گذاری کرده بودند؛ اما ما معتقدیم که تداوم یادگیری خیر است. یادگیری مداوم، امکان تجارب مهیج را که برای یک هماهنگی بسیار پیچیده لازم است، به طور زیادی فراهم می‌کند (Griffin, 2004: 282). خدا باوران پویشی، شر ذاتی را عبارت از ناهماهنگی و ابتذال می‌دانند. گریفین رنج جسمی و روانی مانند بیماری، غم و هراس را شر ناشی از ناهماهنگی تلقی می‌کند و از دست دادن تجربه برتر، شر ناشی از ابتذال است. به نظر او، ابتذال هرگونه تجربه‌ای است که پیش‌پافتاده‌تر از آن چیزی است که باید باشد و در مقایسه با آنچه که می‌تواند باشد، شر است (Griffin, 2004: 309). این دو معیار، متناظر با دو معیار خیر ذاتی هستند. ناهماهنگی مخالف و نقیض هماهنگی است. گریفین معتقد است این نوع شر، زمانی رخ می‌دهد که دو یا چند عامل

است که از آن نیز اجتناب شود (Griffin, 2004: 285).

درباره این مسئله، الهیدانان پوششی معتقدند خدا خواستار جلوگیری از شر و درتلاش برای انجام چنین عملی است، اما او بنا بر هدف الوهی خود می‌خواهد از شر ناشی از ابتدال نیز جلوگیری کند. برای تحقق این امر، او شروع به هدف خلاقش می‌کند و موجودات را علی‌رغم اینکه با شر و درد و رنج روبه‌رو هستند، در جهت برخوردارگی از ارزش‌های ذاتی برتر و مهیج ترغیب می‌کند؛ در غیر این صورت، شر ناشی از ابتدال پیش می‌آید. تا جایی که گریفین بر این باور است که عدم ترغیب و تطمیع خدا، تضمین‌کننده وجود شر است (Griffin, 2004: 309). بدین معنا که جهان در یک حالت راکد و عاری از بداعت و تازگی باقی می‌ماند. می‌توان گفت خدای پوششی برای اجتناب از تحقق شر ناشی از ابتدال، خطر شر ناشی از ناهماهنگی را می‌پذیرد. حالا این پرسش مطرح می‌شود که آیا خدا در قبال شر ناشی از ناهماهنگی مسئول است که به‌علت هدف الوهی خداوند و ترغیب او به‌وجود آمده است. گریفین اذعان می‌کند چون خداوند جهان را به‌سوی اوضاع و احوالی ترغیب می‌کند که در آن، احساسات ناهماهنگ وجود دارد، مسئول است (Griffin, 2004: 300).

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا خدا به‌خاطر شر ناشی از ناهماهنگی مقصر است. به نظر می‌رسد پاسخ گریفین منفی است؛ زیرا او باید به‌خاطر اجتناب از ابتدال برای موجودات متناهی و دستیابی به برترین هیجان ممکن برای آنها، خطر شر ناشی از ناهماهنگی را بپذیرد. همچنین، به این دلیل نیز مقصر نیست که همه موجودات از قدرت خودتعیین‌بخشی و قدرت تأثیر بر دیگران برخوردارند.

به‌سمت خیر گرایش دارد؛ اما قدرت خلاق ذاتی در موجودات متناهی باعث می‌شود که هدف آنها ضرورتاً خیر نباشد. چون ما انگیزه و رانه‌ای از خداوند دریافت می‌کنیم، جهت‌گیری خلاقیت او به‌سمت حقیقت، زیبایی و خیر است؛ اما موجودات متناهی براساس قدرت خلاق خودشان یا می‌توانند با جهت‌گیری هدایت‌شده توسط خلاقیت الهی سازگار شوند یا از آن خودداری کنند و جانبداری‌ها علیه خداوند، باعث می‌شود انواع خشونت و درد و رنج ایجاد شود. گریفین قائل است که در بسیاری از موارد، ما به جای به‌کارگیری خلاقیت برای اقتدا به عشق پاسخ‌گویانه خلاق الهی، آن را در جهت مخالف و برای افزایش نفرت و بی‌اعتنایی به‌کار می‌بریم (Griffin, 1991: 32).

۱-۱-۵ ضرورت امکان شر

چگونه خیرخواهی خدا مستلزم امکان شر در جهان است؟ براساس خداباوری پوششی گریفین، هر آنچه با قدرت ترغیبی خداوند که از طریق خلاقیت او انجام می‌گیرد و با هدف الهی - هدفی که در قالب عشق پاسخ‌گویانه خداوند متجلی است - مقابله و مخالفت کند، شر ناشی از ناهماهنگی است؛ زیرا مانع اهداف اصلی خداوند در ترغیب جهان و موجودات آن به‌منظور تجربه ارزش‌های والا می‌شوند و به‌نوعی با خواسته خدا مخالفت می‌کنند که البته این امر، به‌علت قدرت خلاق موجودات در جهان ذاتی است. در این صورت، این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند موجودات واقعی را آفریده است که مستعد درد و رنج هستند؟ پاسخ گریفین این است که علاوه بر شر ناشی از ناهماهنگی، شر ناشی از ابتدال نیز وجود دارد که خیر اخلاقی خداوند مستلزم این

نقد دیدگاه گریفین

۱. ارزیابی آموزه خلق از آشوب

الهیات پویشی خلق از عدم را انکار می‌کند؛ زیرا بیانگر آن است که قدرت در انحصار خداوند است و او به تنهایی، عامل و علت سازنده جهان است. اگر جهان از نیستی آفریده شده است، هیچ‌گونه ضرورت متافیزیکی متعلق به جهان وجود ندارد. گریفین معتقد بود که خداوند جهان را از آشوب اولیه می‌آفریند که دارای قدرت ذاتی است. خداوند با قلمرویی از موجودات متناهی بی‌نیاز از تبیین عمل می‌کند و اصول متافیزیکی غیرمخلوقی بر آنها حاکم است.

این دیدگاه، مستلزم محدودیت قدرت خدا و به‌نوعی حاکی از برابری قدرت خدا با ماده اولیه و موجودات ازلی است. گریفین بر این باور بود که وجود موجودات متناهی همانند خدا بی‌نیاز از تبیین است و از لحاظ متافیزیکی ضروری هستند. کیت وارد^۱ معتقد است صرفاً یک موجود بی‌نیاز از تبیین امکان‌پذیر است؛ زیرا اگر بیشتر از یک موجود باشد، آنها برای تبیین به همدیگر نیاز دارند (Ward, 1981: 9-14). اگر چیزی از نظر منطقی ضروری باشد، بی‌نیاز از تبیین است؛ اما بی‌نیاز تلقی کردن آنچه که از لحاظ متافیزیکی ضروری است، قابل فهم نیست. وارد، ادعای کسانی را که ماده و قوانین طبیعت را ضروری می‌دانند، نمی‌پذیرد؛ زیرا فرد ممکن است قوانین مختلفی درباره طبیعت را بپذیرد که با قوانین موردنظر دیگری متفاوت باشد (Ward, 2008: 54).

به عقیده گریفین، همبستگی مثبتی بین عقیده به خلق از آشوب و اصول متافیزیکی ذاتی وجود دارد؛ اما این همبستگی بین عقیده به آفرینش از عدم و اصول متافیزیکی وجود ندارد؛ زیرا اصول متافیزیکی

فقط روش تأثیر متقابل موجودات واقعی را نشان می‌دهد که همواره وجود داشته‌اند (Griffin, 2004: 297). خدا باوری سنتی، ضرورت موجوداتی ازلی را انکار می‌کند و خدا به تنهایی جهان را از عدم خلق کرده است؛ در این صورت، سخن گفتن از اصول متافیزیکی بی‌معناست و این اصول به واسطه این موجودات به وجود می‌آیند (Griffin, 2004: 297). اما ممکن است بعضی اصول متافیزیکی وابسته به خداوند وجود داشته باشد؛ مثلاً در جهانی که خدا به تنهایی وجود دارد، همان‌طور که صفات علم مطلق و خیرخواهی وجود دارد که از لحاظ متافیزیکی ضروری هستند، قوانین متافیزیکی حاکم بر وجود خدا نیز وجود دارد. مسلماً در چنین جهانی، کنش‌های متقابل بین خدا و موجودات واقعی ازلی دیگر، وجود ندارد؛ اما اصول متافیزیکی مربوط به کنش متقابل خدا با موجودات دیگری که خلق می‌کند، امکان‌پذیر است.

گریفین معتقد است اعتقاد به آفرینش از عدم، مستلزم این است که خدا به تنهایی منشأ هر چیزی باشد. در پاسخ می‌شود گفت که آیا عقیده به آفرینش از نیستی، بدون اعتقاد به اینکه خدا به تنهایی علت باشد، ممکن نیست؟ ممکن است خدا با موجودات دیگر، جهان را از عدم خلق کرده باشند؛ برای مثال، خدا علت گناهی که فرد مرتکب می‌شود نیست، اگرچه او (فرد) نمی‌تواند بدون اذن خدا مرتکب آن شود (Davis, 2001: 135). در واقع، اعتقاد به آفرینش جهان از نیستی موجه است، بدون باور به اینکه خدا به تنهایی منبع یا علت هر چیزی است. به نظر می‌رسد گریفین صرفاً ادعای این آموزه را دارد و استدلالی بر اینکه جهان از آشوب خلق شده است، اقامه نکرده است و صرفاً برای توجیه شر به این نظریه متوسل می‌شود.

1. Keith Ward

۲. نقد خلاقیت و قدرت ترغیبی خداوند

گریفین معتقد است همه موجودات از قدرت و خلاقیت ذاتی برخوردارند و خدا نمی‌تواند آنها را مجبور کند، بلکه صرفاً آنها را ترغیب می‌کند. او بر این باور است که برای حل مسئله شر، باید تصور خود را از قدرت مطلق خداوند اصلاح کرد و اینکه همه موجودات دارای قدرتی هستند که می‌توانند در برابر اراده الهی مقاومت کنند. بر طبق الهیات پویشی گریفین، خدا کنترل کاملی بر جهان هستی ندارد؛ مثلاً خدا، بیماری، مرگ و تخریب را نمی‌خواهد؛ اما قدرتی برای از بین بردن آنها ندارد.

زونتاگ^۱ یکی از منتقدان گریفین، معتقد است از خدایی با مسئولیت و قدرت محدود انتظار انجام چه کاری می‌توان داشت. چگونه می‌توان انتظارات ما را با قدرت چنین خدایی سازگار کرد. مسلماً با سلب مسئولیت مستقیم از خدا در قبال شر، فقط به این نتیجه می‌رسیم که او به‌علت کنترل‌نداشتن بر شر، قادر به غلبه بر آن نیست. آنچه خدا خلق نمی‌کند، نمی‌تواند کنترل کاملی بر آن داشته باشد (Sontag, 1981: 124).

از آنجا که الهیات پویشی بر قدرت خودتعیین‌بخشی و تأثیرگذاری انسان تأکید می‌کند، به نظر می‌رسد نوعی خوش‌بینی حاصل از انسان‌محوری ارائه می‌دهد، نه اینکه دیدگاهی برای حل مسئله شر باشد. اگر شر را انسان از بین ببرد و ما به توانایی او برای ایجاد جهان جدیدی خوش‌بین باشیم، خدایی با قدرت محدود و خیرخواه کفایت می‌کند و مداخله خدا در جهت تعیین مسیر جهان ضرورتی ندارد؛ اما اگر طرح‌های انسان برای مهار یا ریشه‌کن کردن شر کافی نباشد و شر حاکم بر ساختار واقعی طبیعت و

طبیعت انسانی باشد، خدایی با قدرت کافی برای مهار طبیعت و تغییر اساسی آن لازم است. به نظر می‌رسد خدایی که دارای قدرت انگیزاننده است، کافی نباشد (Sontag, 1981: 125). حتی می‌شود گفت باید درباره پیشرفت انسان‌ها خوش‌بین بود؛ زیرا آنها به‌نحو مؤثرتری این کار را انجام می‌دهند (Sontag, 1981: 125). خدای گریفین نمی‌تواند از شر جلوگیری کند، او حتی برای اصلاح و بهبودیافتن موجودات به انسان‌ها متوسل می‌شود که قدرت تأثیرگذاری زیادی دارند.

گریفین، مسئله شر را با محدود کردن قدرت خداوند حل کرده است. خدای او، براساس قدرتی که از لحاظ متافیزیکی محدود است، بهترین کار ممکن را انجام می‌دهد؛ اما اگر فردی با توجه به این نکته، به بررسی شرور جهان بپردازد، به نظر می‌رسد بهترین کار خدا، هرگز کافی نیست. مسئله‌ای که گریفین و خدای او با آن روبه‌رو می‌شوند، این است که آنها را سرکشی و تمرد انسان با هم پیوند زده است. گرایش بسیار زیاد انسان به شر که در درون او نهفته است و باعث تخریب جهان می‌شود، ضعف خدای گریفین را نشان می‌دهد؛ همچنین، تاریخ پیشرفت اخلاقی اندکی ناشی از قدرت‌های ترغیبی خداوند را آشکار ساخته است (Roth, 2001: 121).

دیدگاه گریفین به این امر اشاره دارد که خداوند برای جلوگیری از وقوع شرور ترسناک جهان، بهترین کاری که انجام می‌دهد، این است که می‌تواند با قدرت ترغیبی خود باعث ایجاد یک پیامد متفاوت در هستی شود. چنین خدای ضعیفی تأثیربرانگیز است، قطع نظر از اینکه چقدر قدرت ترغیب‌کننده دارد. تاریخ نشان می‌دهد قدرت ترغیبی خداوند برای ایجاد پیامدهای متفاوت بسیار ناکافی است؛ همچنین، گریفین از یک طرف معتقد است که خدا ما را با درک

1. Sontag

۳. نقد همبستگی ارزش و قدرت

گرفین مدعی است اصول متافیزیکی در ماهیت و ذات موجودات وجود دارد که آن را قانون متغیرهای قدرت و ارزش می‌نامد و عبارت‌اند از (۱) توانایی برای تجربه خیر ذاتی؛ (۲) توانایی برای تجربه شر ذاتی؛ (۳) قدرت خودتعیین‌بخشی و (۴) قدرت تأثیرگذاری بر تجارب موجودات دیگر. اگر هر یک از این متغیرها افزایش یابد، متغیرهای دیگر ضرورتاً به تناسب افزایش می‌یابند (Griffin, 2001b: 225).

جان راث بر این باور است که گرفین این قضیه مشکل را ساده انگاشته است. آیا دیدگاه او درباره متغیرها، قضیه‌ای ضروری است یا ممکن؟ در صورت نخست، چه شواهدی ادعای گرفین را برای چنین ضرورتی تأیید می‌کند؟ (Roth, 2001: 126).

به نظر راث، رجوع به حقایق تجربی، موجب ضرورت نمی‌شود، زیرا این حقایق ممکن هستند؛ به این صورت که رجوع به آنها، مثال نقضی برای دیدگاه گرفین فراهم کرده است و تعمیم‌های متافیزیکی نسنجیده‌ای را نشان می‌دهد؛ برای مثال، از زمان کشف واکسن فلج اطفال، استعداد فرد برای رنج کشیدن از این بیماری عملاً از بین رفته است؛ بنابراین، نه تنها این مسئله پرسش‌برانگیز است که توانایی او برای بهره‌مندی از ارزش مثبت مستلزم توانایی برای رنج کشیدن است، کاملاً واضح است که مصونیت فرد در مقابل آن بیماری بی‌اثر می‌شود، وقتی که استعداد رنج کشیدن دارد. علاوه بر این، صرف نظر از مختل شدن توانایی فرد برای لذت از ارزش مثبت، کاهش قابلیت او برای رنج کشیدن از بیماری، در واقع توانایی او را برای تجربه خیر افزایش می‌دهد. در واقع، چه ضرورتی برای رنج از بیماری به منظور تجربه خیر وجود دارد، (Roth, 2001: 126).

و تحقق بزرگ‌ترین خیری که ممکن است در موقعیت‌های خاص وجود داشته باشد، تطمیع و تحریض می‌کند؛ اما از طرف دیگر، خداوند تحت مهار ضرورت است. پرسش این است چگونه خداوند بهترین کار را انجام می‌دهد؛ در حالی که با غل‌وزنجیر ضرورت، مجبور به انجام این کار شده است (Roth, 2001: 128).

انتقاد دیگری که در این باره بر گرفین وارد است این است که او به دورجنانی^۱ اعتقاد دارد؛ یعنی اینکه انسان‌ها می‌توانند اجسام را از فاصله دور به حرکت درآورند (See: Griffin, 2000: 224-227). اگر انسان‌ها می‌توانند اجسام را برای حرکت دادن از راه دور ترغیب کنند، خدا نیز باید قادر باشد این کار را انجام دهد که اغلب اوقات بسیار مفید خواهد بود. به نظر می‌رسد، انسان‌ها با استفاده از قدرت ترغیبی خود کارهایی را انجام می‌دهند که خدا از عهده آن بر نمی‌آید. این بدان معناست که خدا بزرگ‌ترین قدرت قابل تصور را ندارد. گرفین در پاسخ اظهار می‌دارد طرز عمل خداوند، نجات دادن انسان از طریق فعالیت‌هایشان است، نه بدون آنها (Griffin, 1981: 132). عمل خداوند نه در سیل و زلزله، بلکه در تواناساختن افراد برای نجات مردم از سیل و بازسازی مناطق تخریب‌شده ناشی از زلزله تجسم پیدا می‌کند. خداوند مانند آتش، انرژی نهفته را در هر یک از ما آزاد می‌کند (Griffin, 1996: 91). البته بحث در اینجا، علاوه بر مقایسه قدرت خدا با انسان‌ها این است که چرا خداوند به نحو مؤثری سایر موجودات را ترغیب نمی‌کند و آیا تفاوتی بین قدرت خدا و انسان‌ها وجود دارد.

1. telekinesis

۴-۲ وفور شر ناشی از قدرت ترغیبی خدا در جهان با وجود قدرت محدود او

آیا خدا با وجود قدرت محدودش، باید خطر شر ناشی از ناهماهنگی را برای موجودات از طریق ترغیب آنها به سمت ارزش‌های برتر بپذیرد؟ خدای پویشی، قدرت لازم برای تضمین خیر یا جلوگیری از شر را ندارد. با وجود این، همه درد و رنج‌هایی که به وجود می‌آید، ناشی از ترغیب اوست. آیا این بدان معنا نیست که خدا در ترغیب جهان، بیش از حد خطر کرده است؟ آیا خدا نباید از به وجود آمدن نظم از آشوب یا حداقل از اشکال برتری از نظم خودداری می‌کرد؛ به طوری که اقسام عظیم شر تحقق نمی‌یافتند و مانع جهان از ارتکاب و تجربه پیامد رنج‌های زیاد می‌شد؟ به عبارت دیگر، از آنجا که خدا قدرت مهارکننده ندارد و نمی‌تواند از وقوع شر جلوگیری کند، آیا خودداری از آفرینش جهانی که در آن شرور زیادی وجود دارد، بهتر نبود؟ این پرسش، مستقیم ما را به این مسئله رهنمون می‌کند که آیا خدا می‌تواند بدون اینکه از لحاظ اخلاقی مقصر باشد، مسئول و پاسخگوی رنج‌های جهان شناخته شود؟ خدا به یک معنا مسئول تمام درد و رنج‌های جهان است. اگر او از ایجاد بداعت و تازگی قبل از پیدایش حیات دست کشیده بود، در جهان هیچ‌گونه رنجی نبود. اگر او به وضعیت آفرینش خاتمه داده بود، قبل از پیدایش موجوداتی که دارای دستگاه عصبی هستند، شدت درد و رنج در جهان پایین بود و اگر خداوند از تحریک و تهییج رشد توانایی ذهنی انسان‌ها دست کشیده بود، ترس در این جهان وجود نداشت و انسان‌ها علت و قربانی وحشتناک‌ترین اقسام شر نمی‌شدند.

البته به نظر می‌رسد گرفتن درباره اینکه قابلیت برای تجربه لذت و رنج با هم متلازم‌اند، نوعی حکم کلی بیان کرده و نابودی نوعی بیماری خاص را در نظر نداشته است، زیرا لذت‌ها و رنج‌ها متکثر هستند.

۴. خیرخواهی خدای پویشی گرفتن

۴-۱ فداکردن خیر اخلاقی به‌خاطر خیر زیبایی‌شناختی

بعضی از منتقدان بر این باورند که دغدغه اصلی خدای پویشی، به‌جای درد و رنج، زیبایی است. خدای گرفتن به‌خاطر تجربه هیجان، خطر شر ناشی از ناهماهنگی را می‌پذیرد؛ بنابراین، هدف خدا در جهت خیر اخلاقی نیست، بلکه خیر زیبایی‌شناختی است. استیون الی^۱ معتقد است که خدای پویشی در رنج، مشکلات ما، دغدغه موضوعی بجز لذت و حظ زیبایی‌شناسی ندارد. در این صورت باید گفت خدا عمدتاً خیر و خواستار آن نیست، بلکه خواستار زیبایی است (Ely, 1942: 52). ادوارد مدن^۲ و پیتر هر^۳ بر این باورند که خدای گرفتن، خواستار پرداختن هر هزینه و بهایی برای شر اخلاقی و طبیعی برای دستیابی به ارزش زیبایی‌شناسی است و چنین خدایی از لحاظ اخلاقی غیرقابل تحمل است (Madden and Harre, 1968: 123). یعنی حتی اگر این هدف خداوند، شرور زیادی را در جهان به همراه بیاورد، باز هم شایستگی دستیابی به این ارزش‌ها را دارد. درواقع، او احساسات انسانی را برای اهداف زیبایی‌شناسی فدا کرده است و این اهداف را بر شرور اخلاقی و طبیعی ترجیح می‌دهد که بشر متحمل می‌شود.

1. Stephen Ely

2. Edward Madden

3. Peter Here

نتیجه‌گیری و ارزیابی

از آنچه گذشت برمی‌آید گریفین بر این باور بود که سه ضرورت متافیزیکی باعث می‌شود ایجاد جهان عاری از شر برای خداوند غیرممکن باشد؛ اینکه همه موجودات دارای قدرت ذاتی هستند که مستلزم این است قدرت خداوند ترغیب‌کننده باشد، نه اجبارگر. بین قدرت و ارزش در موجودات دارای تجربه، همبستگی و تلازم وجود دارد، به نحوی که همه موجودات، به تناسب دارای قدرت و تجربه خیر و شر ذاتی و ابزاری هستند و ماهیت متافیزیکی خدای خیر، جهان را در جهت برترین ارزش‌های ممکن ترغیب می‌کند که در نتیجه آن، امکان شر ضروری است. اما دیدگاه گریفین نقدپذیر است. به نظر می‌رسد انتقادات علیه دیدگاه او مبنایی و بنایی هستند. بعضی از منتقدان، مبنای او را در حل مسئله شر نمی‌پذیرند و بر این باورند که خداوند دارای قدرت مطلق - اعم از اینکه آن را اعمال کند یا نکند - است. بعضی از انتقادات بنایی هستند؛ یعنی با پذیرش دیدگاه گریفین، نقد همچنان وارد است. با پذیرش قدرت تحریک‌کننده خدای پویشی، چرا او نباید قادر به ترغیب مؤثرتر باشد و چه تمایزی بین تلاش خداوند و اعمال قدرت او با انسان‌ها وجود دارد؟

در خداباوری پویشی گریفین، خلاقیت الهی نمی‌تواند به ما تضمین بدهد که هدف او محقق خواهد شد. هیچ ضمانتی وجود ندارد که سرانجام جهان به ارزش‌های برتر نائل شود. موجودات در جهان مدام با شر دست‌وپنجه نرم می‌کنند. به عبارت دیگر، خدای گریفین، هدف الوهی‌اش را در نظر می‌گیرد، در حالی که قدرت لازم برای تضمین این هدف را ندارد.

علاوه بر این، در چهارچوب متافیزیکی گریفین، همبستگی متغیرهای ارزش و قدرت، بر خداوند نیز قابل اطلاق است؛ اما این امر، با خیرخواهی و خلاقیت خدا مبنی بر اینکه موجودات را در جهت تجربه ارزش‌های برتر برمی‌انگیزد (و گریفین بر آن تأکید می‌ورزد) منافات دارد. خدای پویشی، دارای توانایی خیر ذاتی، خیر مؤثر و قدرت خودتعیین‌بخشی است، اما توانایی او برای شر ذاتی و ابزاری او چگونه است؟ آیا او دارای چنین قابلیت‌هایی است؟ گریفین معتقد بود خلاقیت الهی همواره به سوی حقیقت، خیر و زیبایی معطوف است؛ بنابراین، خدا به‌طور طبیعی و متافیزیکی به سوی خیر گرایش دارد. به نظر می‌رسد این نکته نشان می‌دهد دو متغیر قابل اطلاق بر خداوند نیستند.

به هر حال، خدای پویشی، نه تنها قدرت مطلق، قدرت ناقص را هم ندارد. یکی از حاجات ما برطرف کردن شرور است، ولی خدا قدرت رفع آن را ندارد. او همانند انسان، توانایی رفع بیماری را ندارد و تلاشش در حد آنهاست. در حالی که خدا باید میزانی از قدرت را داشته باشد که بتواند شرور را از بین ببرد. گریفین برای توجیه شر، قدرت مطلق خدا را انکار می‌کرد و بر صفت خیرخواهی او تأکید می‌ورزید که همان خلاقیت است. اما صرف تأکید بر خلاقیت خدا و ترغیب موجودات از سوی او، روان انسان‌های رنجور را قانع نمی‌کند. او صرفاً سه ضرورت متافیزیکی را مطرح کرد، اما دلیلی برای اثبات آنها ندارد؛ مثلاً انسان چگونه بفهمد موجودی که با قدرت ترغیب‌کننده خود هدف اولیه را به او نشان می‌دهد، خداست. به علاوه، تمایز بین جبر و ترغیب به آسانی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اجبار صرفاً فیزیکی نیست و شاید خدا ما را به نحو روانی مجبور کند.

منابع

- Exposition*, published by Westminster press.
- Whithead, Alfred North. (1978), *process and Reality: An Inquiry in cosmology*, New York the free press.
- (1967), *science and the Modern world*, New York: free press.
- Scott, Marks. M (2015), *Pathways in theodicy: An introduction the problem of Evil*, fortress press.
- Ward, Keith. (1982), *Rational theology and the creativity of God*, Oxford: Basil Blackwell.
- Ward, Keith. (2008), *The Big question in sciens and Religion*, West Conshohocken, PA: Templeton foundation press.
- Sontag, Fredrick. (1981), critique by Fredrick Sontag, in *Encountering Evil: live option in theodicy*, John Knos process.
- Ely, Stephen Lee. (1942), *The Religious Availability of Whitehead's God: a critical Analysis* (Madison: university of Wisconsin press).
- Madden, Edward and Hare Peter (1968), *Evil and the Concept of God*, (spring field, IL: Charle's .. Thomas publisher L L).
- Roth, John. (2001), critique by John K. Roth, In *Encountering Evil: live option in theodicy*, John Knos press.
- Griffin, David Ray. (1111), Creation of chaos add the problem Evil.. In *Encountering Evil: live options in theodicy*. Edited by Stephen T. Davis. John Knox press.
- (1991), *Evil Revisited*, State university of New York press.
- (2004), *God, Power and Evil*, Published by Westminster John Knox Press.
- (2001), Creation out of nothing, creation out of chaos and the problem of Evil. In *Encountering Evil: live options in theodicy*, Published by Westminster John Knox press.
- (2001), *Reenchantment without supernaturalism: A process Philosophy of religion*, Cornell university press.
- (2000), *Religion and scientific naturalism, overcoming the conflicts*, state university of New York press.
- Griffin, David Ray and Lubarsky, Sandrab. (1996), *Jewish theology and process Jhought*, State university of New York press.
- Griffin, David Ray and Cobb John (1976), *Process theology: An introductory*